



این رشد که ایران یهودی

تلاش برای بازسازی و احیای فلسفه اسلامی در ایران

دیگر انتقال پیدا کرده است و زوهرش در ژرفای معنا و علت‌های این تعارض ما را به دور دست‌ها هدایت خواهد کرد.

این تعارض به طور اصولی در تکرش‌های ویژه‌ی این رشد در باره جهان‌شناسی، نظریه‌شناختی و آشناسی و انسان‌شناسی ظاهر می‌شود. این تکرش‌ها بر دور محور چهاره‌ای مرکزی دور می‌زنند که به اصطلاح «عقل فعال» نامیده می‌شود. همین عقول که سلسله مراتب آنها نظام عالم را تعیین می‌کنند. در نزد این سینما این سلسله مراتب به سلسله مراتب نفوس فکری مضاعف شده که مایه‌ی سخرها این رشد را فراهم آورده است و از میان رفتن آن اثراتی ناهنجار بر انسان‌شناسی و میثاق معاد خواهد داشت. پیروان این سینما در ایران این سخرها را به چیزی نگرفتند و یا حفظ همه‌ی بدگاه‌های این سینمای، آن را با دستاوردهای دیگر غنی‌تر کردند. سید احمد عنوی اسفندی و صدوالدین شیرازی که هر دو شاگرد میرداماد بودند بر شقایق این سینما تفسیری نوشته‌اند که آثاری کاملاً شخصی است. باری در مقاله حاضر، لمن در پی آن است تا ریشه‌های تأثیر پذیری سنت فلسفی یهود از این رشد را پنهان کند.

الهور لمن

این رشد، فیلسوفی است که تأثیرش بر یهودیان و مسیحیان بسیار بیشتر از تأثیری است که تاکنون بر مسلمانان داشته است. نوع فلسفه‌ای که وی هوالرش بود و به طور گسترده‌ای از مکتب مشایی به سر حلقه‌ی ارسطو وام گرفته بود، تا آنجا که به غرب جهان اسلام مربوط می‌شود. پس از مرگش از شکوفایی بازماند این فلسفه در شرق، که اغلب به نحو کامل یا اشکال گسترده‌تر و عرفانی‌تر بیان فلسفی نظام‌شده تاکنون می‌باشد. هر رشد خود ادامه داده اما در اصل باید اذعان کرد که شواهد چندگانه بر علاقه مداوم به این رشد تا مدت‌ها پس از مرگش وجود ندارد.

تا ریح‌نگاران فلسفه اسلامی اغلب مدعی اند، با آن که این رشد احتمالاً تصور می‌کرد در احتجاج بر غزالی پیروز شده و مطلوبیت مطالعه فلسفه در محیط اسلام را تثبیت کرده است. اما این غزالی بود که پیروز میدان شده، چرا که به نظر می‌رسد تفکر این رشد از نیل به جایگاهی در خور در نزد متفکران مسلمان بعدی بازماند. تنها در قرن بیستم بود که نویسندگان مسلمان به این مهم پی بردند که اندیشه او، علی‌الخصوص آن‌ها که به ارتباط میباید، و فلسفه مربوط می‌شود. ولحد شماری مضامین در خور توجه است. این رشد در جهان فرهنگی یهودیان و مسیحیان میر بسیار متفاوتی داشته است. اگر چه در جهان مسیحیت هم در دوره قرون وسطی و هم در عصر رنسانس، ولحد اهمیت بود.

در جهان یهودی، عوامل خلق آثار فلسفی فراولی شد که از قرن سیزدهم تا رنسانس را در بر می‌گیرد و (در این دوران) ترجمه‌های بسیاری از آثار وی به عمل آمد. جالب آن که ترجمه آثارش به زبان عبری سبب محبوبیت بیشتر کارهایش شده است. «فصل العقول» که تأثیر فراولی بر جهان یهودی داشت، این اثر موجز، بسیار ساده و بی‌تجزیه دانش قبلی است و به نظر، بخشی از اسناد لاتین جهان یهودی در برگیرنده آموزش‌های مرتبط با دین و فلسفه را شکل داد. آثار تخصصی‌تر این رشد و به ویژه شروحش بر ارسطو بسیار مورد مطالعه قرار گرفته. اگر چه آغاز آن از سوی کسانی بود که پیشینه‌ای نسبتاً جامع در فلسفه داشتند. وی به عنوان بهترین شرح (آثار) ارسطو تا آن زمان، بزرگ‌ترین فیلسوف زمانه به شمار می‌آید. پس هر که می‌خواست وارد مباحثات ارسطویی شود که در قرون وسطی بسیار شایع بود، باید به این رشد و تفسیرش از ارسطو می‌پرداخت.

بسیاری از متفکران برجسته جهان یهود از جمله جرمونیدس هاسدانی کوس کلس و لیراولل به‌عنوان تکرار آثار این رشد به عنوان مسیر شناخت ارسطو استفاده کردند. هر چند آن‌ها کاملاً می‌توانستند در مواردی بین آرای ارسطو و شارحش فرق بگذارند. چه (فهم آثار) ارسطو یا توجه به اختصار و چکیده بودن متنیک نوشتاری‌اش به نظر، نیاز به یک شرح داشت و این رشد با توجه به مجموعه جامع و مفصل شروحش، بر آثار ارسطو در اشکال مختلف سازمان یافته بودند. تقریباً برای این کار بود.

اگر چه بسیاری از فیلسوفان بزرگ یهود آثاری در باره این رشد نوشتند اما خطاست آن‌ها را این رشد گرا این رشد گرا این دیدگاه خاصی در باره ارتباط بین زمین فلسفی و دینی داشتند و ریشه‌های این دیدگاه در تفکر این رشد بود. تفکر ارسطویی، به نظر، گزاره‌هایی را که باید صادق تصور می‌شد عرضه می‌کرد گزاره‌هایی که به نظر، بر خلاف یهودیت در معنای سنتی آن بود. به عنوان مثال، ارسطو بر اهمیت قوی به سود قسمت جهان عرضه کرده است. دلالت‌هایی که به سختی با آموزه خلق از عدم ارائه شده در سفر پیدایش منطبق است. خدای ارسطو فرآیندهای جهان را به حرکت درمی‌آورد بدون هیچ گرایش به آن چه بعداً پیش خواهد آمد و در باب مفاهیمی نظیر نبوت و معجزه تفسیری طبیعت‌گرایانه ارائه می‌دهد. این امر چگونه می‌تواند به تأییر به خدای متشخصی که مخلوقاتش را به خاطر اعمالشان در دنیا پاداش و کیفر

در این مواجهه امروزه از فلسفه ایرانی چه پیامی می‌توانیم دریافت کنیم؟

پیرایه نیست اگر بگوییم، با این رشد، فلسفه مشائی عربی سرزمین‌های غربی اسلام، که استاد فرطیه زندگی خود را وقت آن کرده بود، به پایان می‌رسد. در شرق و به ویژه در ایران، به نظر می‌رسد که نسل‌هایی از فیلسوفان، به طور کلی، نام آثار و مشکلات این رشد را نمی‌شناخته‌اند همچنان که (در ایران) هرگز چنین به نظر نیامد که رد فلسفه از سوی غزالی برای پایان بخشیدن به فلسفه می‌تواند کفایت کند.

اگر در سرزمین‌های شرقی اسلام، این رشد میراث‌خواری نداشت است. بعد از عوض، یا موفقیت مکتب این رشد در دنیای لاتینی تا سده هجدهم آشنا هستیم. از سوی دیگر مکتب این سینمای لاتینی که حاصل ترجمه‌های لاتینی فراهم آمده در شهر طلیطله در سده دوازدهم بود، در استقلال خود دیری نپایید. این مکتب یا به آن چیزی تبدیل شد که آتین ژیلسون مکتب آگوستینی سینمای مشرب نامیده و پا در دو زیر مکتب این رشد مدفون شد. در عوض یک مکتب این سینمای ایرانی یا سنت این سینمای ایرانی وجود دارد که تاکنون از تسلی به نسل

یادداشت مترجم: این رشد می‌خواست احیا کننده مکتب مشائی کامل و مفسر وفادار و دقیق فلسفه ارسطویی باشد. در سرزمین‌های غربی اسلام، تأثیر تعلیمات او با مرگ وی به پایان رسید و خلفی به دنبال نداشتند اما در عوض، این رشد از مدرسین سده سیزده تا هجدهم، تأثیری پراهمیت بر اندیشه غربی مسیحی داشته است. یا کمال تا سده بیستم که دلیل این که این رشد در دنیای اسلامی و از آن معنوی نداشت است تاریخ نویسان غربی فلسفه، مدت‌های مدیدی گمان کردند که با تشییع جنازه وی در سال ۱۱۹۸ در قرطبه، فلسفه اسلامی نیز به خاک سپرده شد. البته این امری توجهی به نعلوم و دورهای چشم بی‌تغییر فلسفه ایرانی در طول سده‌ها بود. حقیقت این است که بر خلاف آنچه که در متن زمین لاتینی اتفاق افتاد، نام و آثار این رشد در فلسفه ایرانی تا حد زیادی نداشتند و بی‌تأثیر ماند. پس تقدیر تطبیقی فلسفه ایرانی پس از این رشد، چه می‌شود؟ وضع اندیشه و معنویت اسلامی پس از مرگ این رشد چگونه بوده است؟ به طور دقیق در چه موضوعاتی باید سنت فلسفه ایرانی را با مکتب این رشد که نسبت به فلسفه ایرانی بیگانه است مقایسه کنیم؟

